

فهم قرآن با قرآن

(القرآن یفسر بعضه بعضاً)

بهاء‌الدین خرمشاهی

تفسیر قرآن اصولی مدوّن و نامدوّن دارد. فی‌المثل یکی از اصول مدوّن آن علم به زبان عربی و صرف و نحو و مفردات و ترکیبات لغات قرآن است. یا به قول زمخشری دو علم معانی و بیان، از علوم بلاغی، برای مفسر قرآن لازم است. در اینجا وارد تفصیل قواعد تفسیر نمی‌شویم فقط به همین اکتفا می‌کنیم که یکی از اصول و ارکان تفسیر قرآن کریم که بسیاری از مفسران به آن اشاره کرده‌اند و بسیاری دیگر نیز بدون اشاره صریح به آن، آن اصل را رعایت و آن روش را در تفسیر خود از قرآن کریم استخدام کرده‌اند، اهتمام به حل مشکلات قرآنی به مدد خود قرآن است. در این زمینه عبارت معروفی هست که: القرآن یفسر بعضه بعضاً (یا: انّ القرآن ...) یعنی بخشهایی از قرآن، روشنگر بخشهای دیگر است.

قرآن پژوهان معاصر، از جمله علامه طباطبایی در مقدمه المیزان، صبحی صالح در مباحث فی علوم القرآن (چاپ دهم، ص ۲۹۹ به بعد)، محمد حسین ذهبی در آغاز التفسیر و المفسرون (ج ۱، ص ۳۷-۴۴) و استاد سید علی کمالی دزفولی در قانون تفسیر (ص ۳۹۳) به این روش یا قاعده اشاره کرده‌اند. مرحوم سید هبة الدین شهرستانی در کتاب تنزیه تنزیل عبارت "القرآن یفسر بعضه بعضاً" را خبر (حدیث) شمرده است. ولی منبعی برای آن یاد نکرده است.

به قدیمتر برگردیم. دو تن از قرآن پژوهان قدیم یعنی زرکشی در برهان و سیوطی در اتقان نیز به آن اشاره کرده‌اند، که نظر به اهمیت آن دو متن عبارات آنها را نقل و ترجمه می‌کنیم.

امام بدرالدین محمد بن عبدالله زرکشی (در گذشته ۷۹۴ق) در کتاب البرهان فی علوم القرآن که اساس تألیف کتاب مرجع مهم قرآن پژوهی سیوطی یعنی الاتقان قرار گرفته است، می‌نویسد: "مسألة،

گفته‌اند که بهترین شیوه های تفسیر، تفسیر قرآن به قرآن است. زیرا آنچه در جایی مبهم باشد در جای دیگر روشن آمده است، و هر آنچه در جایی مختصر باشد، در جای دیگر مبسوط آمده است (البرهان فی علوم القرآن. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. ط ۲. لبنان، دارالمعرفة، بی تا، ص ۱۷۵).

سیوطی (۸۴۹-۹۱۱ق) در نوع (فصل) هفتاد و هشتم اتقان، در تحت عنوان "شناخت شروط مفسر و آداب تفسیر" می نویسد: "علماء گفته اند: هر کس که قصد تفسیر کتاب عزیز را داشته باشد، اول آن را از خود آن بطلبد که هر چه در جایی مبهم باشد، در جای دیگر روشن است، و هر چه در جایی مختصر باشد، در جای دیگر بسط یافته است. و ابن جوزی کتابی در این زمینه دارد مشتمل بر مبهمات [از عبارات قرآن] که در جای دیگر روشن شده است، و من در "نوع مجمل" (فصل مربوط به مبهمات) مثالهایی از آن نقل کرده ام." (الاتقان فی علوم القرآن، للحافظ جلال الدین عبدالرحمن السیوطی. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره، ۱۹۷۵، ج ۴، ص ۲۰۰ = ترجمه فارسی اتقان، ج ۲، ص ۵۵۷). گفتنی است که زرکشی و سیوطی این قول را از خود نگفته‌اند، و سخن خود را با "قیل" (گفته شده است) یا "قال العلماء" (علماء گفته اند) آغاز کرده اند. به احتمال قریب به یقین منشأ اصلی قول آنان، قول صریح ابن تیمیه (۶۶۱-۷۲۸ق) است در کتاب کوچکی به نام مقدمة فی اصول التفسیر (لبنان، دار مکتبة الحیاة، ۱۹۸۰م) که عباراتش شباهت تام و تمام به عبارات زرکشی و سیوطی دارد. از ابن تیمیه قدیمتر کسی از مفسران به این قاعده تصریح نکرده است، نه شیخ طوسی، نه شیخ طبرسی، نه ابوالفتوح، نه زمخشری و نه طبری. ولی منشأ این قول در منابع کهنتر هم پیدا می شود و چه منبعی کهنتر از نهج البلاغه و چه منبعی عظیم تر و اساسی تر از خود قرآن؟ شرح این اجمال خواهد آمد.

امیرالمؤمنین علی (ع) در خطبه ۱۳۳ در اشاره به قرآن کلمات بلندی دارد، تا آنجا که می فرماید: "کتاب الله تصرون به، و تنطقون به، و تسمعون به" (کتاب خدا که: بدان - راه حق را - می بینید، و بدان - از حق - سخن می گوید، و بدان - حق را - می شنوید). بعد می رسد به عباراتی که از نظر بحث ما حائز اهمیت است: "و ینطق بعضه ببعض و یشهد بعضه علی بعض..." (بعض آن بعض دیگر را تفسیر کند و پاره ای بر پاره دیگر گواهی دهد. - نهج البلاغه. ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، ص ۱۳۲). در قرآن کریم هم این معنا هست که بعضی از آیات یعنی محکامات اساس و در حکم کلید فهم بعضی دیگر از آیات یعنی متشابهات است (آل عمران، آیه ۷).

یک نکته و واقعیت مهم حاکی از این که قاعده "فهم قرآن با قرآن" بس کهن و اصیل است، این است که خود حضرت رسول (ص) به آن اعتقاد داشته و عمل می کرده اند؛ که به دو نمونه از عملکرد ایشان در تفسیر قرآن به قرآن اشاره می کنیم.

نمونه اول. در بخش اخیر آیه ۱۸۷ سوره بقره چنین آمده است: "کلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر..." (و بخورید و بیاشامید تا آنکه رشته سپید سپیده از رشته سیاه [شب] برایتان آشکار شود...). این "الخیط الابیض" و "الخیط الاسود" از همان عهد رسول الله

(ص) و نزول وحی برای بعضی از ساده اندیشان مایه اشتباه شده است. میبیدی در کشف الاسرار (۵۰۵/۱) و ابوالفتوح رازی در روح الجنان (۸۱/۲) می نویسند که حضرت رسول (ص) به عدی بن حاتم آداب روزه و نماز می آموخت و به او گفت بخور و بنوش تا آنکه رشته سپید از رشته سیاه برای آشکار شود (پیدا است که حضرت (ص) همان کلمات آیه قرآنی را به کار برده اند). سپس این عدی که فرزند همان حاتم طایی معروف است می رود و یک رشته رسن یا ریسمان سپید و یک رشته ریسمان سیاه، پیش چشم خود نگه می دارد و بر او روشن نمی شده است که کدام به کدام است؛ و تصور می کرده است که مراد حضرت (ص) و در واقع مراد آیه قرآن این است که تا زمانی بخورید و بیاشامید که بتوانید در تاریک - روشن فجر بین رشته سپید رنگ و سیاه رنگ فرق بگذارید. حضرت پیامبر (ص) چون حکایت عدی بن حاتم را شنیدند خندیدند و گفتند: "یا ابن حاتم انک لعریض القفا" (ای فرزند حاتم تو عریض القفا - یعنی کودن - هستی). میبیدی دنباله داستان را چنین می نویسد: "سپس حضرت - ص - فرمود: [ای پسر حاتم آن رشته سپید و سیاه مثلی است تاریکی شب و روشنایی روز را. نبینی که در عقب گفت "من الفجر" یعنی از سپیده؟]".

این حکایت را بسیاری از محدثان و مفسران نوشته اند؛ با وجود این بعضی از مترجمان با فضل و کمال معاصر هم همچنان به دام این اشتباه افتاده اند و می افتند. چنانکه مرحوم ابوالقاسم پاینده در ترجمه این آیه می نویسد: "بخورید و بیاشامید تا از طلوع صبحدم رشته سپید از رشته سیاه بر شما نمایان گردد." و آقای محمد باقر بهبودی که منتجع تر و قرآن پژوه تراز اوست، در ترجمه جدید الانتشار خود که تحت عنوان "معانی القرآن" در سال ۱۳۶۹ منتشر شده است، در ترجمه توضیح آمیز همین آیه چنین می آورد: "به شبهای روزه داری می توانید بخورید و بیاشامید تا آن لحظه ای که نخ سفید در اثر روشنایی نور فجر، از نخ سیاه ممتاز گردد..."

نمونه دوم. آیه ۸۲ سوره انعام چنین است: "الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون." (کسانی که ایمان آورده اند و ایمانشان را به "ظلم" [= شرک] نیالوده اند آنانند که امن [و امان] دارند و آنانند که رهیافته اند). بسیاری از مفسران (از جمله میبیدی، ابوالفتوح، بیضاوی و قرطبی) نقل کرده اند که چون این آیه نازل شد، برای اصحاب پیامبر (ص) سوء تفاهمی پیش آمد که حضرت پیامبر (ص) با استناد به آیه دیگری از قرآن مجید آن را رفع کردند. قرطبی در تفسیر گرانقدرش می نویسد: "و در صحیحین [صحاح بخاری و مسلم] از ابن مسعود نقل شده است که چون این آیه نازل شد، این امر بر اصحاب رسول الله (ص) گران آمد و گفتند کدام یک از ماست که در حق خویش ظلم نکرده باشد. آنگاه رسول الله (ص) گفتند چنین نیست که پنداشته اید، آن [ظلم] در اینجا همانند آن است که لقمان با فرزندش می گوید: "ای پسر کم به خداوند شرک میاور، چرا که شرک ظلمی بزرگ است." (سوره لقمان، آیه ۱۳). مترجمان معاصر آقایان بهبودی، آیتی و خواجوی در اینجا "ظلم" را به درستی به کلمه شرک ترجمه کرده اند. اما شادروان مهدی الهی قمشه ای و نیز مرحوم پاینده "ظلم" را به "ستم" و "ظلم و ستم" ترجمه کرده اند.

در اینجا ممکن است این سؤال برای خوانندگان پیش آید که این قاعده متین، به کار تفسیر قرآن می‌خورد یا ترجمه آن؟ در پاسخ عرض می‌کنم که این بنده از این قاعده در ترجمه قرآن سود جسته‌ام. و به چندین نمونه از آن در همین مقاله اشاره می‌کنم. زیرا بین تفسیر و ترجمه از آن نظر که ما می‌نگریم، یعنی از نظر فهم درست کتاب الله فرقی نیست. از آن گذشته ترجمه و تفسیر یک متن، حتی متن عادی و غیر از قرآن، یک کوشش مشابه و مشترک است. می‌توان گفت ترجمه نوعی تفسیر بسیار موجز است و بالعکس هر تفسیر، نوعی ترجمه گسترده است. آنچه مسلم است هم مفسران برای فهم مشکلات لفظی - معنایی قرآن کریم به این شیوه عمل کرده‌اند و هم بنده مترجم و احتمالاً مترجمان دیگر قرآن. گمان نمی‌کنم که لازم باشد برای اثبات همانندیهای ترجمه و تفسیر قرآن، دلایل بیشتری بیاوریم. اما دلایل دیگری هم می‌توان به میان آورد. فی المثل هم مفسرو هم مترجم قرآن، به علوم زبانی و بلاغی توجه می‌کنند. برای هر دو فهم استعارات و مجازات و تشبیهات قرآن اهمیت دارد. برای هر دو فهم مفردات و معانی حقیقی (غیر مجازی) و عادی لغات قرآن لازم است. برای هر دو فهم چون و چند صرفی و نحوی آیات و عبارت قرآنی مهم و به یکسان ضروری است و نظایر این. پس گزافه یا نادرست نیست که ما از یک اصل تفسیری، در ترجمه قرآن استفاده کرده ایم. اینک به عرضه مثالها می‌پردازم.

۱) آیه ۱۱ سوره اعراف چنین است: "قال ما منعك الا تسجداذ امرتك... [خداوند به شیطان گفت:] چه چیز تو را بازداشت که سجده نکردی؟. در بادی نظر چنین می‌نماید که باید بعد از "منع" [ما منعك] انتظار فعل مثبت داشت. یعنی "ان تسجد" که ترجمه‌اش چنین می‌شود: چه چیز تو را از سجده کردن باز داشت؟ و توجه به آیه ۷۵ سوره "ص" (سوره صاد) نشان می‌دهد که حدس و انتظار ما درست بوده است. زیرا در آنجا همین گفت و گو بین حق تعالی و شیطان پیش آمده و می‌فرماید: "قال یا ابلیس ما منعك ان تسجد لما خلقت بیدی" فرمود ای ابلیس چه چیز تو را از سجده کردن به آنچه با دستان خویش آفریده‌ام، بازداشت؟"

۲) آیه ۱۵۵ سوره نساء چنین است. "فبما نقضهم ميثاقهم وكفرهم بآيات الله وقتلهم الانبياء بغير الحق وقولهم قلوبنا غلف... (آنگاه به سبب پیمان شکنی شان و کفرورزیدنشان به آیات الهی و کشتنشان پیامبران را به ناحق و ادعایشان که دل‌های ما در پوشش است...). چنانکه ملاحظه می‌شود در این آیه یا آیات بعدی که بر همین سیاق است، ادامه کلام و پاسخ اینکه به سبب پیمان شکنی شان و کفر ورزیدنشان به آیات الهی و غیره چه امری رخ می‌دهد، نمی‌آید. بعضی از مفسران اشاره کرده‌اند که پاسخ مقدرش این است که آنان را بدین سببها لعنت کردیم. ولی قول الفصل وفصل الخطاب در این مورد، آیه ۱۳ سوره مائده است که باز در اشاره به بنی اسرائیل می‌فرماید: "فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم... (آنگاه به سبب پیمان شکنی شان لعنتشان کردیم...)" که همه قرائن نشان می‌دهد که آن محذوف و پاسخ مقدر که

در آیه قبلی به حق انتظارش را داشتیم، طبق صریح این آیه "لعنتشان کردیم" است. و نگارنده این سطور در ترجمه خود از قرآن مجید، پس از آوردن آن عبارت، کلمه [لعنتشان کردیم] را به همین ترتیب در داخل دو قلاب آورده است.

۳) بخش اخیر آیه ۱۱ سوره رعد چنین است: "... ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم ... (بیگمان خداوند آنچه قومی دارند دگرگون نکند، مگر آنکه آنچه در دردلهایشان دارند دگرگون کنند). این آیه یعنی همین بخش از آیه ۱۱ سوره رعد که محل بحث است، آیه معروفی است و در عصر جدید هیچ مصلح و متفکر مسلمانی نیست که به آن استناد، آنهم استناد نادرست، نکرده باشد. نگارنده این سطور در ضمن مقاله‌ای که در نقد و معرفی تفسیر المیزان اثر گرانقدر شادروان علامه طباطبایی نوشته‌ام از این آیه و سوء تفهیم بسیاری از متجددان و معاصران در باره آن سخن گفته‌ام که در کتاب تفسیر و تفاسیر جدید (صفحات ۱۲۳ تا ۱۳۱) درج شده است. خلاصه بسیار کوتاهی از آن بحث و ایرادی که اینجانب به آن متجددان دارم از این قرار است. قریب به اتفاق مفسران قرن حاضر و سایر محققانی که در باره مسایل اجتماعی و فلسفه تاریخ از نظر قرآن تحقیق کرده‌اند، معنای این آیه را یا این بخش از آیه را چنین گرفته‌اند که خداوند زندگی و سرنوشت قومی را از بد به نیک تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آن قوم به خود آیند و آینده خود را دگرگون سازند، و کمر همت به تغییر محیط و حل مشکلات خویش بندند. ظاهراً این معنا و تفسیر خیلی موجه و مترقی است و هیچ عیبی ندارد جز اینکه با روح تعالیم اسلام و توحید و قرآن منافات دارد، هر چند این منافات در نظر اول چندان آشکار نیست. فحوای این تفسیر خیلی دنیوی و اصالت اجتماعی و اومانیستی و مادی و حتی مارکسیستی است. یعنی اراده یک قوم را سلسله جنیان می‌گیرد و خداوند را قهراً دنباله روی آن، این نحوه تفسیر ظاهراً مانوس و باطناً بیگانه، به کلی برخلاف اجماع جمهور مفسران قدیم است، نه با صدر و ذیل همین آیه وفاق دارد، نه با روح کلی قرآن و تفکر توحیدی. بزرگانی چون آیت الله شهید محمد باقر صدر، استاد شهید مرتضی مطهری، مرحوم آیت الله طالقانی، دکتر علی شریعتی، مهندس مهدی بازرگان و حتی از قدیمترها سید جمال الدین اسدآبادی نیز آیه را از دریچه روحیه انقلابی نگریسته‌اند، و به تعبیر ما اومانیستی یا اصالت اجتماعی معنی کرده‌اند. اما چنانکه اشاره شد اجماع قدما برخلاف این است. علامه طباطبایی هم مانند قدما معنی می‌کنند و با بحث موشکافانه خود در ذیل این آیه، آن معنای قدیمی را به کرسی می‌نشانند و راههای توجیه معنای جدید را به حق و با استدلال قرآن شناسانه می‌بندند. معدل آراء قدما و معنای مشروح این آیه چنین است: که خداوند هر نعمتی - اعم از ایمان و طاعت و اطاعت و رونق و رفاه و راحت - که بر اثر پیروی از فطرت و سنت الهی به قومی بخشیده باشد، مادام که نیت خود را نگردانند و در سر رشته داری و سبب سازی او شک و شبهه نیاورند، و بالطبع گرفتار ناسپاسی و غفلت و بطر (نعمت زدگی) و سرمستی و هوی پرستی نشوند، آن نعمت و نعمی را از نیک به بد (و نه از بد به نیک چنانکه متجددان می‌گویند) مبدل نمی‌گردانند. و چون (در ازاء سوء نیت یا اعمال سوء یک قوم) پادافراهی

برای آن قوم مقرر داشت، آن پادافراه بد هیچ برگردانی ندارد، و در برابر خداوند هیچ یار و یاورى نخواهند داشت. آرى سنت الهى چنین است که بخشیدن نعمت با اوست و از اراده او آغاز شود، ولى مقرر است که از دست دادنش و تباہ کردنش از اراده و عمل انسان آغاز شود. این تفسیر با شکورى خداوند و کفورى انسان متناسب است.

به قاعده شریفه "القرآن یفسر بعضه بعضاً" بازگردیم. به قول علامه طباطبایى دنباله این آیه: "و اذا اراد الله بقوم سوء فلا مردله" (چون خداوند در حق قومى پادافراه یا ناخوشى بخواهد، امر او برگردانی ندارد) بهترین شاهد است بر اینکه مقصود از "ما بقوم" نعمت قبلى ایشان است، نه اعم از نعمت و نعمت. آیه‌ای که بالصراحه معنای این آیه را روشن می‌گرداند و کلمات آن دقیقاً برابر با کلمات آیه مورد بحث، با این تفاوت که کلمه نعمت و انعام الهی را بالصراحه اضافه دارد، آیه ۵۳ سوره انفال است که می‌فرماید: "ذلک بانّ الله لم یک مغتبراً نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم..." (این از آن است که خداوند دگرگون کننده نعمتی نیست که بر قومى ارزانی داشته باشد، مگر آنکه آنچه در دلهایشان دارند بگردانند...)

۴) یک آیه دیگر قرآن که از آن هم تفسیر اجتماعى یا اصالت اجتماعى و نهایتاً شبه مارکسیستى به دست داده شده است، آیه "وان لیس الانسان الا ما سعى" است (النجم، ۳۹) (و اینکه انسان چیزی جز آنچه [از طاعات و حسنات که] در آن کوشیده است ندارد). متجددان و مخصوصاً کسانی که چپ‌گرا بوده‌اند از آن اصالت کار و احترام به کار و تولید که در حکم بت و فتی شیسم مارکسیسم و کمونیسم است، استفاده کرده‌اند. یعنی انسان چیزی جز حاصل کار یا دسترنج خود ندارد. حال آنکه از روح کلی قرآن و اینکه بارها از "تقدیم" و پیشاپیش فرستادن اعمال نیک از دنیا به آخرت سخن گفته به این معنا می‌رسیم که مراد از "ما سعى" حسنات و طاعات و کارهای نیک و صالحات و ثواب است، نه صرف کار یا شغل. چنانکه ذیل آیه نیز روشنگر معنای آن است که می‌فرماید "وان سعیه سوف یرى" (و زودا که حاصل عمل او پدیدار شود) (النجم، ۴۰). و گرنه نفس کار یعنی کار دنیا از نظر قرآن مدوح نیست و فرموده است "انّ سعیمک لشتى" (اللیل، ۴) (بیگمان کار و کوشش شما پراکنده است). یا "الذین ضل سعیمهم فى الحیاة الدنیا" (کهف، ۱۰۴) که زیانکارترین مردم را کسانی می‌شمارد که کوشش [دنیا گرایانه‌شان] در زندگانی دنیا هیچ و پوچ شده است. این آیه نیز روشنگر معنای آیه مورد بحث است: "یوم یتذکر الانسان ما سعى" (نازعات، ۳۵) (روزی که انسان حاصل کوشش خود را به یاد آورد). همچنین این آیه: "و من اراد الآخرة و سعى لها سعياً و هو مؤمن فاولئک کان سعیمهم مشکوراً" (اسراء، ۱۹) (وکسى که آخرت گرا باشد و برای آن بکوشد و مؤمن باشد، اینان سعیشان مشکور است).

۵) بخش اول آیه ۱۳۳ سوره آل عمران چنین است: "و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنه عرضها السماوات و الارض" (و برای نیل به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن [...] آسمانها و

زمین است، بشتاید). مشکل ترجمه‌ای این آیه در این است که "عرضها السماوات و الارض" چه معنایی دارد. آیا عرض بهشت، عبارت از عین آسمانها و زمین، و یا چیز دیگر است و مراد از این تعبیر دقیقاً چیست؟ آیه ۲۱ سوره حدید روشنگر معنای این آیه است و همین عبارات را با افزایش تازه و روشنگری دارد: "سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها كعرض السماء و الارض." (برای نیل به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همچند پهنای آسمان و زمین است... بشتاید). پس عرضها السماوات و العرض، یعنی عرضها كعرض السماء [یا السماوات] و الارض. و ترجمه کامل آیه اول (۱۳۳ سوره آل عمران) چنین می‌شود: "و برای نیل به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همچند پهنای آسمان و زمین است، بشتاید."

(۶) آیات ۴۰ و ۴۱ سوره النازعات چنین است: "و اما من خاف مقام ربّه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی". بعضی از مترجمان معاصر که قرآن را از عربی به فارسی ترجمه کرده‌اند، در معنای "مقام ربّه" به اشتباه افتاده‌اند. همچنانکه مرحوم ابوالقاسم پاینده آن را چنین ترجمه کرده است: "و اما هر که از موقعیت پروردگارش ترسیده...". همچنین استاد عبدالمحمد آیتی در چاپ اول ترجمه شیوای خود از قرآن مجید این دو آیه را چنین ترجمه کرده بود: "اما هر کس که از عظمت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی بازداشته، بهشت جایگاه اوست". این ترجمه اشتباه است و بنده طی یادداشتی ایراد آن را برای جناب آیتی یادآور شدم، و ایشان در چاپ بعدی (سوم) آن را اصلاح فرمودند و ترجمه اصلاح شده ایشان را نقل خواهیم کرد. مشکل اساسی، چنانکه اشاره شد، "مقام ربّه" است. مهمترین نکته‌ای که باید در نظر داشت این است که مقام در قرآن مجید بارها به کار رفته، ولی در هیچ مورد به معنای مقامی که در زبان فارسی، مخصوصاً فارسی جدید، به کار می‌رود نیست. حق این است که مقام مصدری است به معنا و از ریشه قیام. پس مراد از "مقام ربّه" یعنی وقوف و حضور و به تعبیر ساده‌تر ایستادن بنده در پیشگاه خداوند در عرصه محشر و به هنگام حساب. گفتنی است که همین تعبیر با عین همین لفظ در یک آیه دیگر قرآن مجید هم به کار رفته است: "و لمن خاف مقام ربّه جنتان" (سوره الرحمن، آیه ۴۶) که جناب آیتی آن را در همان چاپ اول، هم به درستی ترجمه کرده‌اند: "و هر کس که از ایستادن به پیشگاه پروردگارش ترسیده باشد، دو بهشت است." جز اینکه مفسران اعم از اهل سنت و شیعه، متفقاً این آیه و آن تعبیر را به معنایی که معروض افتاد تفسیر کرده‌اند، یک مؤید قرآنی هم برای تعبیر "ایستادن در پیشگاه پروردگار" وجود دارد. "یوم یقوم الناس لرب العالمین" (المطففین، ۶) (روزی که مردم به پیشگاه پروردگار جهانیان می‌ایستند... ترجمه آقای آیتی). و با توجه به این آیه شکی باقی نمی‌ماند که ایستادن بندگان در پیشگاه حق تعالی، از مقامات و مقولات اعتقادی قرآنی و اسلامی است. و ترجمه جدیدی که جناب آیتی از دو آیه اول (النازعات، ۴۰-۴۱) به دست داده است، از این قرار است: "اما هر کس که از ایستادن در برابر پروردگارش ترسیده و نفس را از هوی بازداشته، بهشت جایگاه اوست."

(۷) آیه اول سوره انشراح چنین است: "الم نشرح لك صدرک" که معنای تحت اللفظی آن این است که آیا سینه‌ات را برای تو نوشکافتیم؟ شاید از توجه به معنای ظاهری و تحت اللفظی همین آیه باشد که داستانی تحت عنوان شرح یا انشراح صدر، (یعنی شکافتن سینه پیامبر -ص-) در سیره نبوی به وجود آمده است. (در این باره رجوع کنید به سیرت رسول الله، مشهور به سیره النبی [ترجمه فارسی کهن - قرن هفتمی - از تهذیب ابن هشام از سیره ابن اسحاق]; ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی. با مقدمه و تصحیح اصغر مهدوی، چاپ دوم. در دو بخش. تهران. خوارزمی، ۱۳۶۱ ش، بخش اول، ۱۴۹-۱۵۰); (نیز تفسیر میدی، ذیل همین آیه).

اما با مراجعه به کاربرد شرح صدر در قرآن مجید، آشکارتر می‌گردد که این تعبیر یک تعبیر مجازی است. چنانکه فرماید: فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام، و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً. (هر کس که خداوند هدایتش را بخواهد دلش را به پذیرش اسلام می‌گشاید، و هر کس را بخواهد در گمراهی واگذارد، دلش را تنگ و تاریک می‌گرداند) (انعام، ۱۲۵). همچنین موسی (ع) در دعایش به درگاه خداوند می‌گوید: رب اشرح لی صدری (طه، ۲۵) (پروردگارا دل مرا برایم گشاده دار). لذا معنای "الم نشرح لك صدرک" چنین می‌شود: "آیا دلت را برایت گشاده نداشتیم؟"

(۸) در قرآن مجید تعبیر تبشیر، مخصوصاً در صیغه امری آن به صورت "بشّر" یا فبشّر بارها به کار رفته است. معنای معروف و ظاهر بشارت و تبشیر یعنی مژده دادن و نوید دادن و نظایر آن است. چنانکه فرماید "و بشّر الصابرين" (شکیبایان را بشارت ده) و "بشّر المؤمنین" (مؤمنان را بشارت ده). اما مشکل وقتی پدید می‌آید که "بشّر" و تبشیر در جایی به کار می‌رود که معنای بشارت ندارد، بلکه برعکس معنای انداز و تهدید و توبیخ دارد. چنانکه فرماید: "بشّر المنافقین بان لهم عذاباً الیماً" (منافقان را بشارت ده "که عذاب دردناکی در پیش دارند.) (نساء ۱۳۸). همچنین: "و بشّر الذین کفروا بعذاب الیم" (کافران را به عذابی دردناک "بشارت ده") (توبه، ۳). همچنین تعبیر بشره یا بشّرهم بعذاب الیم در قرآن بسیار است. پیداست که عذاب الیم، بشارت یا مژده ندارد. و اینکه بعضی از قدمای مفسران و لغویان گفته‌اند در اینجا خداوند تهکم (طنز و طعن) به کار برده است و به قصد ریشخند چنین تعبیری فرموده است، درست نیست، و گویی از سر ناچاری این دستاویز ادبی و بلاغی را یافته‌اند. از توجه به آیاتی از قرآن مجید به نحوی که جای تردید و شبهه‌ای باقی نماند، معلوم و مسلم می‌گردد که بشارت یا تبشیر یک معنای دیگر و بلکه اصلی دارد که عبارت است از صرف خبر دادن و آگاهانیدن و نظایر آن، بدون هیچگونه ارزشگذاری و یا جنبه مثبت نوید بخشی یا مژده دهندگی، و به این معنی سه بار در قرآن کریم به کار رفته است. این کاربردها عبارتند از الف) (۱ و ۲) "و اذا بشر احدکم بالاتی ظل وجهه مسوداً و هو کظیم. یتواری من القوم من سوء ما بشر به ايمسکه علی هون ام یدسه فی التراب الاساء ما یحکمون." (نحل، ۵۸-۵۹). پیداست که در اینجا طنز و تهکمی در کار نیست، و عرب جاهلی هم از دختر زادن زنش شاد نیست. ترجمه آیه چنین است: "و چون یکی از ایشان را از دختر [زادن همسرش]

خبر دهند، چهره‌اش از [خشم و تأسف] سیاه شود و می‌کوشد که تأسف خود را فرو خورد. از ناگواری خبری که به او داده‌اند از قوم خود پنهان شود و [با خود بیندیشد] آیا او را به خواری و زاری نگه دارد یا [زنده] درگور کند. چه بد است برداشت و برخورد آنان. "۳" و اذ بشر احدثهم بما ضرب للرحمن مثلاً ظل وجهه مسوداً و هو كظيم. " (زُخرف، ۱۷) (و چون یکی از ایشان را به [زادن] آنچه برای خداوند رحمان مثال می‌زنند [= دختر] خبر دهند، چهره‌اش [از خشم و تأسف] سیاه شود و می‌کوشد که تأسف خود را فرو خورد.). گمان می‌کنم این مؤیدات قرآنی کافی باشد. گفتنی است که بعضی از تفاسیر مثل جلالین و ترجمه‌ها مثل ترجمه شاه ولی الله دهلوی (در چندین مورد) نیز تبشیر را در این موارد، همان‌گونه که ما معنی کرده‌ایم، به درستی، به صورت اخبار و خبر دادن ترجمه کرده‌اند.

ابن منظور از قول ابن سیده می‌نویسد: "و تبشیر هم به خیر است و هم به شر. چنانکه حق تعالی فرماید آنان را از عذابی دردناک خبر ده" (لسان العرب). همین معنی را صاحب تاج العروس از قول امام فخر رازی نقل کرده است. قول امام فخر در ذیل تفسیر همین آیه مورد بحث است که می‌نویسد، "تبشیر در عرف لغت مختص به خبری است که باعث سرور می‌شود، مگر آنکه به حسب اصل لغت عبارت است از خبری که در بشره و رنگ چهره تغییر ایجاد کند، و پیداست که حزن هم مانند سرور موجب این تغییر می‌گردد. پس باید که فقط تبشیر در هر دو معنی، به وضع حقیقی باشد، و این نکته را قول حق تعالی تأکید می‌کند که فرمود فبشرهم بعذاب الیم. و بعضی [از لغویان] هستند که می‌گویند تبشیر در اینجا به معنی اخبار است. قول اول واردتر است. توجه به این نکات که در دو بزرگترین لغت نامه‌های عربی وارده شده است، و نیز قول فخر رازی به روشنی نشان می‌دهد در اینجا تبشیر یا باید "خبر بد دادن" ترجمه کنیم یا مطلق "خبر دادن".

۹) آیه ۷۴ سوره انعام چنین است: "و چنین بود که ابراهیم (ع) به پدرش آزر گفت آیا بتان را به خدایی می‌گیری؟ من تو و قومت را در گمراهی آشکار می‌بینم." این نکته صریح که نمونه‌های فراوان مؤید دیگری هم در قرآن دارد، یک مشکل کلامی [اعتقادی - الهیاتی] بزرگ برای مفسران و متکلمان مسلمان ایجاد کرده است. البته از آزر به عنوان و با قید پدر ابراهیم (ع) همین یک بار بالصرح در قرآن نام برده شده است. اما در قرآن کریم، ابراهیم (ع) بارها "پدرش" را از شرک و بت پرستی باز می‌دارد و سرزنش می‌کند. از جمله: مریم، ۴۲-۴۵؛ انبیاء، ۵۲؛ صافات، ۸۷-۸۵؛ زخرف: ۲۶. و نیز همواره برای او به درگاه خداوند استغفار می‌کند. از جمله: توبه، ۱۲۴؛ مریم، ۴۷، و ممتحنه، ۴. در این موارد همواره لفظ "اب" برای پدر ابراهیم (ع) به کار رفته است. بعضی از متکلمان و مفسران (مخصوصاً شیعه) از آنجا که علی الاصول قائل به عصمت انبیاء و پاکی دامان آنان از شرک هستند، همان‌طور که فی المثل در اثبات ایمان ابوطالب عم پیامبر (ص) هم می‌کوشند، از پذیرفتن اینکه آزر پدر ابراهیم (ع) بوده است، ابا دارند. اما از سوی دیگر، چنانکه اشاره شد، این معنی که پدر ابراهیم (ع) گرایش به شرک و بت پرستی داشته است در قرآن مجید متواتر است. انکار و سپس ادعای این مفسران و متکلمان یکی در این است که پدر ابراهیم (ع) آزر نام نداشته است و نام اصلی او تارح یا

تاریخ بوده است، و دیگر و مهمتر اینکه کسی که در اینجا و در جاهای دیگر قرآن پدر ابراهیم (ع) نامیده شده، جد پدری یا عمومی اوست. زیرا در عرف عرب رسم است که عمو و دایی را پدر و خاله و عمه را مادر می‌نامند. در مورد اینکه عم را می‌توان پدر نامید یک دلیل و شاهد قرآنی وجود دارد و آن هم در آیه ۱۳۳ سوره بقره است، که می‌فرماید: "ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک و اله آبائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق الهاً واحداً و نحن له مسلمون." (مگر شما شاهد بودید که چون مرگ یعقوب فرارسید به پسرانش گفت پس از [در گذشت] من چه می‌پرستید؟ گفتند خدای تو را و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدای یگانه است می‌پرستیم و ما فرمانبردار او هستیم.) در این آیه اسماعیل در ردیف ابراهیم و اسحاق جزو آباء [= پدران، نیاکان] فرزندان یعقوب شمرده شده است. ابراهیم پدر اسحاق پدر یعقوب است و آن دورا می‌توان آباء به شمار آورد، ولی اسماعیل برادر اسحاق و در واقع عمومی یعقوب است. پس ملاحظه می‌کنیم که اطلاق پدر بر عم، یا عم را جزو پدران یعنی نیاکان کسی یادکردن، سابقه صریح قرآنی دارد. لذا کسانی که می‌کوشند به صرف اینکه در قرآن آزر به عنوان اب (پدر) ابراهیم (ع) شمرده شده، اثبات کنند که آزر واقعاً پدر او بوده است، موضعشان ضعیف می‌گردد، و برعکس کسانی که به دلایل تاریخی و اعتقادی می‌کوشند ثابت کنند که آزر عمومی ابراهیم (ع) بوده است، پشتوانه قرآنی صریح و بی سابقه‌ای (یعنی نویافته) می‌یابند. ابو عبید تصریح دارد که در عرف عرب رسم است که عمو و دایی را نیز پدر خطاب می‌کنند و در حکم پدر به حساب می‌آورند. چنانکه بعضی (از مفسران، از جمله ابوالفتح رازی، می‌نویسند که حضرت رسول (ص) در غزوه بدر فرمود: "ردوا علیّ ابی" (پدر مرا نزدیک من آورید) که مرادش عمویش عباس بود.

(۱۰) موارد عدیده‌ای در قرآن کریم هست که معنای یک کلمه مبهم را بلافاصله آیه یا آیات بعدی روشن می‌کنند. چنانکه در غالب مواردی که عبارت "ما ادریک" (تو چه می‌دانی) آمده است، بلافاصله معنای آن توضیح داده شده است.

(الف): "و ما ادریک ما یوم الدین ثم ما ادریک ما یوم الدین. یوم لا تملک نفس لنفس شیئاً. والامر یومئذ لله" (انفطار، ۱۷-۱۹) (و تو چه می‌دانی روز جزا چیست. آری تو چه می‌دانی که روز جزا چیست؟ روزی است که کس به کس نیست و فرمان در آن روز خدای راست.)

(ب) "کَلَّا ان کتاب الفجار لفی سَجین. و ما ادریک ما سَجین. کتاب مرقوم. (مطففین، ۷-۹) (چنین نیست [که می‌انگارید] کارنامه فاجران در سَجین است. و تو چه می‌دانی سَجین چیست. کتابی است رقم زده.)

(ج) "کَلَّا ان کتاب الابرار لفی عَلین. و ما ادریک ما عَلین. کتاب مرقوم یشهده المقربون." (مطففین، ۱۸-۲۱) (چنین نیست [که می‌انگارید] کارنامه نیکان در عَلین است. و تو چه می‌دانی که علین چیست؟ کتابی است، رقم زده، که مقربان بر آن گواهی می‌دهند.)

د) "والسمااء والطارق و ما ادریک ما الطارق . النجم الثاقب" (طارق، ۱-۳) سوگند به شب و طارق. و توجه می‌دانی که طارق چیست؟ آن ستاره درخشان نافذ است.)
 ه) "فلا اقتحم العقبة و ما ادریک ما العقبة. فک رقبة. او اطعام فی یوم ذی مسغبة" (بلد، ۱۱-۱۵)
 (پس به عقبه در نیامد. و توجه می‌دانی که عقبه چیست؟ برده آزاد کردن است. یا اطعامی [به یتیمان و یتنویان] در روز گرسنگی [و قحط و غلا].)
 و همچنین موارد دیگری که همین شکل و شیوه را دارد و مسأله مبهمی مطرح می‌شود، سپس به آن پاسخ روشنی داده می‌شود. از جمله: مدثر، آیه ۲۷ به بعد؛ القارعة، ۳ به بعد، همزه، ۵ به بعد.)

۱۱) و مواردی هم هست که بدون کاربرد عبارت *ما ادریک* امر مبهم در یک آیه را در آیه دیگر روشن کرده است. از جمله: الف) در آیه ۳۱ سوره عبس می‌فرماید: "و فاکهة و ابا" (و میوه و اب [زویاندم]). سپس به دنبال آن می‌افزاید: "متاعاً لکم و لانعامکم" (کالایی برای شما و چارپایان شما) که طبق لَف و نشر مرتب نشان می‌دهد که *اب* به معنای علف و علفچر و علفزار و نظایر آن است. زیرا باید خاص چارپایان باشد. ب) "تسنیم" در آیه ۲۷ و ۲۸ سوره مطففین مطرح و بلافاصله معنای آن روشن می‌شود. در آیات قبلی، سخن از "رحیق مختوم" (شراب سر به مهر) می‌رود، سپس می‌فرماید: "و مزاجه من تسنیم. عیناً یسرب بها المقربون" (و آمیزه آن از تسنیم است: چشمه‌ای که مهربان از آن می‌نوشند).

۱۲) "خیر" در قرآن مجید بارها به کار رفته است. معنای مهم و برجسته آن همان است که در فارسی هم تا به امروز زنده است (به معنای خوبی، کار نیک)، اما گاه برمی‌آید که مراد از آن مال است. در آیه ۲۱۵ سوره بقره، دوباره کلمه خیر، بار اول به معنای مال و بار دوم به معنای نیکی به کار رفته است: در بار اول "ما انفقتم من خیر" است (هر مالی که ببخشید) و بار دوم "و ما تقفلو من خیر" (و هر خیری که به جای می‌آورید). با توجه به اینکه بار اول با انفاق به کار رفته است، در می‌یابیم که باید مراد از آن مال باشد (نیز بقره، آیه ۲۷۲). مؤید دیگرش در آیه مربوط به وصیت است که با "ان ترک خیراً" (اگر مالی باقی گذارد) آغاز می‌شود، و به قرینه وصیت و "باقی گذاشتن" در می‌یابیم که مراد از آن مال است.

۱۳) تعبیر "اختلاف اللیل و النهار" بارها در قرآن کریم به کار رفته است. بعضی گویند این اختلاف به همان معنای متعارف و امروزی اختلاف در زبان فارسی است (که اتفاقاً به همین معنی، جز در مورد شب و روز، در قرآن کریم سابقه کاربرد دارد). یعنی مراد تقابل و تفاوت آنهاست و شب و روز از نظر اینکه شب خاموش و آرام است و روز روشن و پر تکاپوست، با هم اختلاف دارند. ولی با توجه به آیه دیگری که می‌فرماید "هو الذی جعل اللیل و النهار خلفه" (فرقان، ۶۲) معلوم می‌گردد که مراد از اختلاف شب و روز، در پی یکدیگر آمدن آنهاست. زیرا *خَلْفَه* که هم‌ریشه و هم معنا با *خَلِيفَه* است یعنی پیایند و جانشین یکدیگر.

۱۴) برای حُسن ختام، این مقاله را با یک مثال برجسته، از فهم قرآن با قرآن، به پایان می‌برم. این مثال یا مورد، مسأله لا اقسام است که صورت ظاهر آن یعنی 'سوگند نمی‌خورم'. ولی ملاحظه معانی آیه یا آیاتی که پس از کلمه لا اقسام آمده نشان می‌دهد که مراد حق تعالی سوگند خوردن است، نه 'سوگند نخوردن'. بعضی از مترجمان، حتی مترجم فاضل نامداری چون مرحوم مهدی الهی قمشه‌ای نیز در ترجمه این آیه، حیران بوده‌اند و دوگونه و دوگانه عمل کرده‌اند. 'لا اقسام' در قرآن کریم هشت بار به کار رفته است و ما فقط دو مثال را با ترجمه مرحوم قمشه‌ای می‌آوریم: ۱) 'لا اقسام بهذا البلد. و انت حل بهذا البلد.' (بلد، ۱-۲) 'قسم به این بلد (مکه معظمه و مسجد کعبه محترم) یاد نکنم و حال آنکه تو (ای رسول گرامی) در این بلد منزل داری.' اتفاقاً حقیقت بر عکس این است که مرحوم قمشه‌ای تصور کرده‌اند. زیرا منزل داشتن حضرت پیامبر (ص) حرمت افزای مکه است. لذا باید دلیلی برای سوگند خوردن باشد، نه سوگند نخوردن. مؤید این قول و این برداشت این است که خداوند در جای دیگر به مکه سوگند می‌خورد: والتین و الزيتون. و طور سینین. و هذا البلد الامین" (التین، ۱-۳ که مراد از البلد الامین مکه است، چنانکه خود مرحوم قمشه‌ای چنین ترجمه کرده است: 'قسم به تین و زیتون... و قسم به این شهر امن و امان (مکه معظمه)').

اما خود ایشان 'لا اقسام' را در آغاز سوره قیامت، مثبت ترجمه کرده است؛ 'لا اقسام یوم القیامة. و لا اقسام بالنفس اللوامة...' (قیامة، ۱ و ۲) (چنین نیست که کافران پنداشتند) قسم به روز (بزرگ) قیامت. و قسم به نفس پر حسرت و ملامت). البته بسیاری از مفسران و قرآن پژوهان و مترجمان صاحب‌نظر 'لا اقسام' را به درستی شناخته و مثبت ترجمه کرده‌اند. در ترجمه کهن تفسیر طبری آمده است: 'و محمد بن جریر [طبری] چنین همی گوید که هر کجا در قرآن لا اقسام است، چنان است که همی گوید سوگند می‌خورم.' (ترجمه تفسیر طبری، ج ۷، ص ۲۰۲۱ در ترجمه سوره بلد). اما با اقوال صاحب‌نظران و مفسران کاری نداریم. زیرا بنای کار در این مقاله و همه مثالهای ما این است که خود آیات قرآنی، روشنگر کلمات و آیات مبهم باشند. فصل الخطاب در این بحث، آیه صریحی از قرآن کریم است که به دقت ریاضی وار، و به نحوی قاطع و قطعی، نشان می‌دهد که معنای 'لا اقسام' برابر است با 'اقسم'. و آن آیات ۷۶ و ۷۷ سوره واقعه است که می‌فرماید: 'فلا اقسام بمواقع النجوم و انه لقسم لو تعلمون عظیم' (سوگند می‌خورم به منزلگاههای ستارگان، و آن اگر بدانید سوگندی عظیم است). والحمد لله اولاً و آخراً.